

و. ا. لنین

اختلافات درون جنبش کارگری اروپا

اختلافات اصلی تاکتیکی در جنبش کارگری معاصر اروپا و آمریکا در مبارزه ای به ضد دو گرایش بزرگ خلاصه می شود که از مارکسیسم، که در واقع به نظریه مسلط در این جنبش مبدل گشته، جدا می گردند. این دو گرایش عبارتند از رویزیونیسم (اپورتونیسم، رفرمیسم) و آنارشیزم (آنارکو سندیکالیسم، آنارکوسوسیالیسم). این دو جدائی [دوری] از نظریه و تاکتیک مارکسیستی که در جنبش کارگری مسلطند به شکلهای مختلف و طیفهای گوناگون در همه کشورهای متمدن طی بیش از پنجاه سال تاریخ مبارزه توده ای طبقه کارگر مشاهده می شود.

همین واقعیت به تنهایی نشان می دهد که این جدائی [دوری] از مارکسیسم را نمی توان به تصادف و یا به اشتباهات فردی و گروهی یا حتی به تأثیر ویژگی های ملی یا سنت ها و چیزهائی از این دست نسبت داد. باید علی ریشه دار در نظام اقتصادی و در سرشت تکامل همه کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشند که پیوسته باعث این جدائی [دوری] می گردند. کتاب کوچکی به نام **اختلافات تاکتیکی در جنبش طبقه کارگر** نوشته آنتون پانه کوک مارکسیست هلندی که سال گذشته منتشر شد * نشان دهنده تلاشی جالب در زمینه پژوهش علمی این علل است. ما طی تشریح مطالب خود، خواننده را با نتایج پانه کوک که صحت کامل آنها را نمی توان انکار کرد آشنا می کنیم.

یکی از عمیق ترین عللی که به طور متناوب موجب اختلافاتی بر سر تاکتیک می شود رشد خود جنبش طبقه کارگر است. اگر این جنبش با معیار ایده آلی خیالی سنجیده نشود بلکه همچون جنبش عملی انسان های عادی ملاحظه گردد روشن خواهد شد که ورود شمار هرچه بیشتری از « عضوگیری شده » های جدید و جذب بخشهای جدیدی از توده های کارگر ناگزیر همراه با نوسان هائی در قلمرو نظریه و تاکتیک، تکرار اشتباهات کهن، بازگشت به دیدگاه ها و روش های منسوخ و از این دست خواهد بود. جنبش کارگری هر کشور بخشی از انرژی، توجه و زمان خود را صرف « آموزش » اعضای خود می کند.

افزون براین، آهنگ تکامل سرمایه داری در کشورهای مختلف و در حوزه های مختلف اقتصاد ملی متفاوت است. در جایی که صنعت بزرگ بیشترین تکامل را داشته باشد طبقه کارگر و ایدئولوگ های آن مارکسیسم را به آسان ترین، سریع ترین، کامل ترین و پایدارترین وجه جذب می کنند. روابط عقب مانده اقتصادی و یا روابطی که در تکامل شان تأخیر روی داده پیوسته باعث ظهور آنچنان پشتیبانانی از جنبش کارگری می شوند که تنها برخی جنبه های مارکسیسم، برخی جنبه های جهان بینی جدید یا شعارها و

* Die taktischen Differenzen in der Arbeiterbewegung , Hamburg , Erdmann Dubber, 1909.

خواستهای جداگانه را جذب می کنند و از گسست کامل از همه سنت های جهان بینی بورژوائی به طور کلی و جهان بینی بورژوا دموکراتیک به طور خاص ناتوانند.

همچنین یک منبع دیگر اختلافات، سرشت دیالکتیکی تکامل اجتماعی است که در درون تضادها و از طریق تضادها به پیش می رود. سرمایه داری پیشرو است زیرا شیوه های کهن تولید را درهم می شکند و نیروهای مولد را تکامل می بخشد؛ در همان حال، در مرحله ای از تکامل، رشد نیروهای مولد را به عقب می اندازد. سرمایه داری باعث تکامل، سازمان یابی و انضباط کارگران می شود - و [در همان حال] کارگران را پایمال و سرکوب می کند و به تباهی، فقر و غیره می کشاند. سرمایه داری گورکن خود را به وجود می آورد، عناصر نظام جدید را ایجاد می کند، در همان حال این عناصر جدید بدون « جهش » تغییری در وضع عمومی امور نمی دهند و بر سلطه سرمایه اثری نمی گذارند. مارکسیسم، نظریه ماتریالیسم دیالکتیک، قادر است تضادهای زندگی واقعی، تاریخ واقعی سرمایه داری و جنبش طبقه کارگر را دربر گیرد. اما به خودی خود روشن است که توده ها نه از کتاب بلکه از زندگی واقعی می آموزند و در نتیجه برخی افراد یا گروه ها همواره اغراق می کنند، گاه یک جنبه و گاه جنبه دیگری از تکامل سرمایه داری، گاه یک « درس » و گاه « درس » دیگر از این تکامل را به نظریه ای یکجانبه، به دستگاهی از تاکتیک های یکجانبه ارتقا می دهند.

ایدئولوگ های بورژوا، لیبرال ها و دموکرات ها که نه مارکسیسم را می فهمند و نه جنبش کنونی طبقه کارگر را، دائماً از افراطی به افراط دیگر می غلتند. زمانی کل موضوع [مبارزه] را با تأیید اینکه افرادی بداندیش طبقه ای را به ضد طبقه دیگر « تحریک » می کنند توضیح می دهند و زمانی دیگر با تأیید اینکه حزب کارگران، « حزب مسالمت آمیز اصلاحات » است خود را تسلی می بخشند. هم آنارکوسندیکالیسم و هم رفرمیسم را باید همچون محصول مستقیم این جهان بینی بورژوائی و تأثیرات آن دید که صرفاً **یک جنبه** از جنبش طبقه کارگر را در نظر می گیرد، یکجانبه نگری را به مرتبه تئوری ارتقا می دهد، گرایش هایی از جنبش کارگری را که ویژه دوره و شرائط معین طبقه کارگرند غیر قابل جمع اعلام می کند. اما زندگی واقعی، تاریخ واقعی [همه] این گرایشهای مختلف را **دربر می گیرد**. همان گونه که تکامل طبیعت، هم تحول آرام و هم جهشهای سریع، هم گسست و هم تحول تدریجی را شامل می شود.

رویزیونیستها به هر سخنی درباره « جهش » و درباره اینکه جنبش طبقه کارگر ضد [آنتی تز] کل جامعه کهن است به چشم عبارت پردازی می نگرند. آنان اصلاحات را تحقق جزئی - سوسیالیسم فرض می کنند. آنارکوسندیکالیست ها « کار کوچک »، به ویژه استفاده از تریبون مجلس را رد می کنند. این تاکتیک های اخیر در عمل به معنی منتظر - « روزهای بزرگ » ماندن همراه با ناتوانی در گردآوری نیروهای است که موجب رویدادهای بزرگ می شوند. هر دو بر آنچه از همه مهم تر و از همه فوری تر است یعنی بر متحد کردن کارگران در سازمانهای بزرگی که به نحوی درخور عمل کنند، ترمز می زنند - سازمانهایی که قادر

باشند در هر شرائطی به نحوی درخور عمل کنند - سازمانهایی سرشار از روح مبارزه طبقاتی، سازمانهایی که اهداف خود را به روشنی تحقق می بخشند و با جهان بینی مارکسیستی حقیقی پرورش یافته اند.

ما در اینجا به خود اجازه می دهیم اندکی در حاشیه و در درون پرانتز برای پرهیز از هرگونه سوء تفاهم خاطرنشان کنیم که پانه کوک تجزیه و تحلیل خود را منحصرأ با مثال هایی از تاریخ اروپای غربی به ویژه تاریخ آلمان و فرانسه تشریح می کند و روسیه را کاملاً از نظر دور می دارد. اگر گاهی به نظر می رسد که اشاراتی به روسیه دارد صرفاً بدین علت است که آن گرایش های بنیادی ای که باعث جدائی و انحراف از تاکتیک های مارکسیستی می شوند، به رغم اختلافات بزرگی که بین روسیه و غرب از نظر فرهنگی، شیوه زندگی، تاریخ و اقتصاد وجود دارد، در کشور ما هم قابل مشاهده اند.

سرانجام علت فوق العاده مهمی که موجب اختلافات در میان شرکت کنندگان در جنبش کارگری می شود تغییرات تاکتیکی طبقات حاکم به طور کلی و بورژوازی به طور خاص است. اگر تاکتیک های بورژوازی همواره یکسان یا دست کم از یک نوع بود، طبقه کارگر به سرعت یاد می گرفت به آنها با تاکتیک هایی که به همان اندازه یکسان یا از یک نوع می بودند پاسخ دهد. در واقع بورژوازی در همه کشورها ناگزیر دو شیوه حکومت، دو روش مبارزه برای منافع خود و حفظ سلطه خویش به کار می برد و این دو روش گاه به نوبت جای خود را عوض می کنند و گاه در ترکیبهای مختلف در هم تنیده می شوند. روش نخست، روش زور، روش رد هرگونه امتیاز به جنبش طبقه کارگر، روش حمایت از همه نهادهای فرتوت و کهنه، روش رد آشتی ناپذیر اصلاحات است. چنین است سرشت سیاست محافظه کارانه در کشورهای اروپای غربی که دیگر کمتر سیاست طبقات زمیندار است بلکه هرچه بیشتر به سیاست انواع مختلف بورژوازی تبدیل می شود. روش دیگر، روش « لیبرالیسم »، روش حرکت به سمت تکامل حقوق سیاسی، به سمت اصلاحات، امتیازات و مانند آن است.

بورژوازی از یک روش به روش دیگر روی می آورد و این کار را نه به علت نقشه مزورانه افراد، نه برحسب تصادف، بلکه به خاطر خصلت اساساً متضاد موقعیت خود انجام می دهد. جامعه عادی سرمایه داری نمی تواند بدون نظام نمایندگی ای که به گونه استواری مستقر شده باشد و بدون برخی حقوق سیاسی برای مردم که الزاماً در خواسته های « فرهنگی » نسبتاً بالایشان بروز می کند، به گونه موفقیت آمیزی تکامل یابد. این خواسته های تأمین حداقلی از سطح فرهنگی را، خود شیوه تولید سرمایه داری، به خاطر تکنیک بالا، پیچیدگی، انعطاف، تحرک و نیز به خاطر تکامل سریع رقابت در سطح جهانی و غیره، تعیین می کند. بنابراین، بالا و پائین رفتن ها [نوسانات] در تاکتیکهای بورژوازی، گذار از نظام قهر به نظام امتیازات ظاهری از مشخصات تاریخ همه کشورهای اروپائی طی پنجاه سال گذشته اند، کشورهای مختلف در دوره ای معین به این یا آن روش اولویت می دهند. مثلاً انگلستان از ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ کشور سیاست « لیبرال » بورژوازی بود. آلمان از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ روش قهر را به کار می برد و غیره.

هنگامی که این روش در آلمان غلبه داشت، بازتاب یکجانبه این نظام که یکی از نظام های حکومت های بورژوازی است، رشد آنارکوسندیکالیسم و آنارشیزم در جنبش طبقه کارگر بود (« جوانان » * در آغاز ۱۸۹۰، یوهان موسست در آغاز دهه ۱۸۸۰). هنگامی که در سال ۱۸۹۰ چرخش به سوی دادن « امتیازات » رخ داد معلوم شد که این تغییر برای جنبش طبقه کارگر خطرناک تر است و باعث بروز بازتاب یکجانبه « رفرمیسم » بورژوائی گردید، یعنی اپورتونیسم در جنبش کارگری. پانه کوک می گوید « هدف معین سیاست لیبرالی بورژوازی همراه کردن کارگران، ایجاد شکاف در صفوف آنان، تبدیل سیاست کارگران به زائده ای ناتوان از رفرمیسمی همواره ناتوان، کاذب و زود گذر [ناپایدار] است ».

در موارد نه چندان کمی بورژوازی برای مدتی با سیاست « لیبرالی »، که به گفته درست پانه کوک سیاست زیرکانه تری است، به اهداف خود می رسد. بخشی از کارگران و بخشی از نمایندگانشان گاهی فریب امتیازات ظاهری بورژوازی را می خورند. رویزونیستها اعلام می کنند که آموزه مبارزه طبقاتی کهنه شده و یا سیاستی به پیش می برند که در واقع به معنی انکار مبارزه طبقاتی است. زیگزاک های تاکتیک بورژوازی موجب تشدید رویزونیسم در درون طبقه کارگر می شود و در موارد نه چندان کمی اختلافات درون جنبش کارگری را به نقطه انشعاب می کشاند.

همه علت ها از گونه ای که بدان اشاره شد باعث بروز اختلافات تاکتیکی در جنبش طبقه کارگر و در صفوف پرولتاریا می شوند. اما دیوار چینی بین پرولتاریا و لایه های خرده بورژوازی از جمله دهقانان که نزدیک به آن هستند وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. روشن است که گذر برخی افراد، گروه ها و لایه های خرده بورژوازی به صفوف پرولتاریا به نوبه خود الزاماً موجب تزلزل ها و نوسانات در تاکتیک پرولتاریا می شود.

تجربه جنبش طبقه کارگر کشورهای مختلف به ما کمک می کند که سرشت تاکتیک های مارکسیستی را بر پایه مسائل عملی مشخص درک کنیم؛ این تجربه به کشورهای [از نظر جنبش کارگری] جوان تر کمک می کند معنی حقیقی طبقاتی جدائی از مارکسیسم را روشن تر تشخیص دهند و به نحو موفقیت آمیزتری با این انحرافات مبارزه کنند.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۰ در شماره ۱ زوزدا چاپ شد

منابع ترجمه : مجموعه آثار لنین، ترجمه انگلیسی، ج ۱۶، مسکو، پروگرس، ۱۹۶۷ ص ۵۲ - ۳۴۷؛
و ترجمه فرانسوی مقاله در سایت www.marxists.org.
مترجم سهراب شباهنگ ویراستار بهروز فرهیخته

* فراکسیون « جوانان »، گروه خرده بورژوا و نیمه آنارشیزستی در حزب سوسیال دموکراتهای آلمان در سالهای ۱۸۹۰ بود. این فراکسیون به طور عمده از دانشجویان و نویسندگان جوان تشکیل می شد (که منشأ نام آنان است). این گروه برنامه ای تدوین کرد و مدافع عدم شرکت سوسیال دموکراتها در پارلمان بود. انگلس این گروه را همچون قهرمانان « عبارت پردازی انقلابی » که به دنبال « منحل کردن حزب با غوغا و دسیسه اند » توصیف می کند. اینان در کنگره ارفورت در اکتبر ۱۸۹۱ از حزب اخراج شدند. (توضیح ترجمه انگلیسی)
این جمله انگلس در « مارکس، انگلس، مارکسیسم » نوشته لنین که مقاله « اختلافات درون جنبش کارگری اروپا » در آن هم آمده درج شده است ولی در مجموعه آثار لنین نیست. مترجم